هو العلیم

نسبت توحید و ولایت در دعای ماه رجب امام زمان

از امانت بر سر الهی تا راه شناخت خدا

شرح حدیث عنوان بصری ـ حلم و بردباری و روابط اجتماعی ـ جلسه ۲۲۱

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ
و على آله الطّيبين الطّاهرين
و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

اهمیت ماه رجب و ماه مبارک رمضان و اختلاف این دو ماه

ماه رجب است و رفقا نسبت به اهمیت و برکات این ماه و توصیه‌هایی که بزرگان راجع به این ماه و همین‌طور ماه‌های بعد داشتند مطلع هستند. اتفاقاً چندی پیش بود یکی از مخدرات راجع به ماه رجب سؤال کرده بود که:

برای این ماه یک‌همچنین خصوصیاتی مطرح شده است که ماه توحید است و آثار توحید در این ماه خیلی متجلی است و حتی این قضیه از ادعیهٔ این ماه هم پیدا است و پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: «**ماه رجب ماه خدا است و شعبان ماه من است و رمضان ماه امت من است**»[1] پس چرا نسبت به ماه رمضان این اهتمام وجود دارد و ما این حالات را نسبت به اولیاء در خصوص ماه رمضان مشاهده می‌کنیم؟!

غلبهٔ جنبهٔ توحیدی در ماه رجب و غلبهٔ جنبهٔ رحمت عمومی در ماه مبارک رمضان

پاسخ این است که در ماه رجب جنبهٔ توحید و خصوصیات توحیدی خیلی غلبه دارد و کسانی نسبت به ماه رجب خیلی بهره‌مند می‌شوند که از نقطه‌نظر معارف توحیدی درجات و مقاماتی را ادراک کرده‌اند، خب اینها استفاده‌شان از ماه رجب بسیار زیاد است. و آن تجلیات توحیدی و کیفیت ارتباطی که نفس در این ماه با تجلیات و فیوضات پروردگار دارد، یک حالت و یک شعور و ادراک خاصی را نسبت به سالک در این ماه متجلّی می‌کند. ولی ماه رمضان ماهی است که رحمت پروردگار جنبهٔ سعی دارد، یعنی عام است، شمولش عام است و هر کسی را نسبت به آن مرتبه‌ای که دارد، در این رحمت قرار می‌دهد. و هر کدام از این دو ماه خاصیت خودش را دارد و هیچ تداخلی نسبت به یکدیگر ندارند. یعنی در ماه رجب یک نوع تجلی برای انسان پیدا می‌شود و در ماه رمضان یک نوع تجلی دیگر. الآن ما نیاز به خوردن آب داریم و همین‌طور نیاز به خوردن غذا داریم، نیاز به استنشاق اکسیژن داریم، و هیچ‌کدام از اینها هم با همدیگر منافاتی ندارد و همهٔ اینها لازم است. نمی‌توانیم بگوییم که ما هوا را استنشاق می‌کنیم و دیگر از خوردن آب مستغنی هستیم، یا اینکه آب می‌خوریم و دیگر غذا نمی‌خوریم ـ بعضی‌ها هستند که دوره‌هایی را برای درمان‌های خاصی برای آب قرار می‌دهند و بعد هم به انواع بلایا مبتلا می‌شوند! ـ هم آب لازم است و هم غذا لازم است، هم هوا لازم است و هم دارو لازم است، هر کدام در جای خود. آن تأثیری که آب می‌گذارد و آن احساسی که شما بعد از خوردن آب می‌کنید، آن یک احساس است و آن احساسی که بعد از خوردن غذا می‌کنید یک احساس دیگری است و این دو با هم فرق می‌کند، با خوردن آب یک حالت برایتان پیدا می‌شود و با خوردن غذا یک حالت دیگر پیدا می‌شود. اگر فرض بکنید که گلوی شما را بگیرند و برای چند لحظه از استنشاق اکسیژن و تنفس جلوگیری کنند، چه حالی به شما دست می‌دهد؟ وقتی که یک‌دفعه باز می‌کنند یک حالت خاصی برای انسان پیدا می‌شود که نه در آب خوردن و نه در غذا خوردن یک‌همچنین مسئله‌ای نیست. توجه کردید؟!

---

[1] ***ثواب الأعمال***، ص ۵۴.

محفوظ بودن ربط انسان‌ها با خداوند متعال در هر رتبه و موقعیتی که باشند

خصوصیتی که ماه رجب دارد و تجلیات توحیدی که در هر مرتبهٔ خاص خودش برای انسان پیدا می‌شود، یعنی برای افراد عوام در صورتی که اینها بخواهند اهل صلاح باشند، اهل صلاحیت باشند، کارشان را درست کنند، مراقبه‌شان را بیشتر کنند، در همین [حد، برای آنها هم حاصل می‌شود.] نگوییم که بابا اینها برای ائمه علیهم‌السلام و اولیائی مثل مرحوم آقا و آقای حداد و آقای قاضی ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ است، نه، برای ما هم هست. مگر ما بنده خدا نیستیم؟ ما هم هستیم، هر کسی در همان رتبه و در همان مرتبه‌ای که دارد، در همان مرتبه ربط دارد. همین‌که شما در اینجا (در این جلسهٔ عنوان و...) نشستید و به‌دنبال مطلب هستید، یعنی ربط دارید، اگر ربط نبود که اینجا نبودید، جای دیگری بودید. این که الآن آمدید و می‌خواهید حدیث عنوان را گوش بدهید، این به‌خاطر این است که این ربط هست. اگر این ربط نباشد که آدم بلند می‌شود می‌رود قصهٔ کلثوم ننه را گوش می‌دهد و یا مثلاً می‌نشیند و فوتبال تماشا می‌کند که ببیند توپ از این طرف می‌رود و یا از آن طرف می‌رود، این هم یک نوع اشتغال است دیگر! خب این به‌خاطر آن جنبهٔ ربطی است که وجود دارد، این ربط برای هر کسی در هر موقعیت و وضعیتی که هست، وجود دارد.

استفاده از مطالب اولیای الهی به میزان ربط انسان با خداوند متعال

یادم می‌آید در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ایشان در مجالس عصر جمعه یا مثلاً در شب‌های ماه مبارک رمضان و... ، برحسب شرایط و مسائلی که پیش می‌آمد، گاهی صحبت می‌کردند و تذکراتی می‌دادند.

برای ما خیلی جالب بود، مخاطبین ایشان که خب مختلف بودند، فرض کنید پانزده نفر، بیست نفر، سی نفر بودند، وقتی که صحبت ایشان تمام می‌شد ما می‌دیدیم هر کدام از اینها یک برداشتی دارند! حرف یکی است، صحبت یکی است، ولی وقتی که سؤال می‌کردیم این می‌گفت: «من برداشتم این است»، آن یکی می‌گفت: «من برداشتم این است»، این می‌گفت: «این‌قدر که من فهمیدم نظر آقا این بود»، آن یکی می‌گفت: «نه، نظر ایشان این بوده، آیا تو متوجه نشدی؟! آقا فلان چیز را گفت و...»! توجه می‌فرمایید؟! هر کدامشان یک نوع برداشت می‌کردند و نسبت به مطالبی که مطرح می‌شد، یک نوع قضاوت می‌کردند و ترتیب اثر می‌دادند، با اینکه حرف آقا یکی بود.

یعنی هر کسی به آن مقدار خودش و به آن میزان ربطی که دارد و به آن میزان سعهٔ وجودی و اطلاعات و اندوخته‌های خودش، از مطالب آقا طبق همان میزان، مسائل را برداشت می‌کرد نه بیشتر. خب حالا گاهی اوقات هم بعضی‌هایش اشتباه بود و این دیگر برمی‌گردد به نوع خصوصیات و موقفی که نفس انسان می‌تواند نسبت به مطالب داشته باشد. اینجا دیگر مسائل، خیلی دقیق می‌شود که ریشه و علت این اختلاف چیست؟! توجه کردید؟!

وجود اختلاف مراتب قرب الهی در انسان‌ها و حتی انبیاء و اولیای الهی

تکلیف ما هم نسبت به ماه رجب و فیوضاتی که از ناحیهٔ پروردگار می‌آید همین است، موقعیتمان همین است. هیچ‌کس نمی‌تواند نسبت به آن ارتباطی که می‌تواند با پروردگار ایجاد کند، بی‌تفاوت باشد و بگوید: «بابا این برای اولیای خدا است و به ما ارتباط ندارد.» اولیای خدا سهم خودشان را می‌برند، ما چرا در اینجا خود را کنار نگه داریم؟ اولیاء خدا حظّ خودشان را می‌برند، اولیاء خدا نصیب خودشان را می‌برند، در همان مقام و در همان رتبه‌ای که دارند و تجلیاتی که برای آنها خواهد شد، آن تجلیات متناسب با سعهٔ وجودی آنها خواهد بود.

مثلاً راجع به حضرت موسی علیٰ نبینا و آله و علیه السلام داریم که:

﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ

فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوْفَ تَرَىٰنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[1]؛

وقتی که خدا بر جبل تجلّی کرد و آن ارادهٔ قاهرهٔ او بر یک امر مادی تعلق گرفت، این کوه در قبال آن اراده و تجلی خدا مثل پر کاهی از هم باز شد و مثل پنبه به‌طورکلی در هوا مندک شد.

یعنی خدا در اینجا خواست بگوید که این تجلی و این جنبهٔ قدرت و اراده‌ای که می‌آید، این ماده نمی‌تواند در قبال آن مقاومت کند، بلکه در اینجا هر ماده و غیر ماده‌ای در مقام انفعال واقع می‌شود و آن جنبهٔ فاعلیت است که تأثیر می‌گذارد و آن را از این حال به در می‌کند و دور می‌کند.

﴿وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا﴾؛ حضرت موسی هم افتاد و حالت غشوه به خود گرفت و از خود بی‌خود شد.

حالا صحبت در این است که اگر به جای حضرت موسی، یکی دیگر از پیغمبران، از اولیائی که بالاتر بود، حضور داشت، آیا برای او هم یک‌همچنین حالی پیش می‌آمد؟ شاید نمی‌آمد، حضرت موسی در اینجا به این حال افتاد، اگر یکی دیگر بود شاید این‌طور نمی‌شد! ـ حالا من دیگر اگر بخواهم در اینجا یک مقداری جلو بروم، [شاید تحملش برای بعضی‌ها سخت باشد!] دیگر باید مراعات عواقبش را هم بکنم! ـ الآن برای حضرت موسی یک‌همچنین قضیه‌ای پیش آمد، اگر شخصی از نظر استعداد و قابلیت و جنبهٔ فعلیتِ مراتب وجودی، از حضرت موسی قوی‌تر بود، شاید به حال غشوه درنمی‌آمد. اگر آن شخص بود، آن شخص نیاز به یک تجلّی قوی‌تری دارد که او را به حالت غشوه دربیاورد. توجه می‌کنید؟! این‌طور نیست که حالا فرض کنید که این حالتی که برای حضرت موسی آمد، اگر برای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم می‌آمد، او هم این‌طور می‌شد، نه! شاید اگر برای پیغمبر این تجلی می‌شد همین‌طور صاف نگاه می‌کرد، به در و دیوار و کوه و صحرا نگاه می‌کرد و سبحان‌الله و الحمدلله و... می‌گفت و هیچ مطلبی [هم پیش نمی‌آمد]، حالا او (حضرت موسی) غش کرده و افتاده اما پیامبر دارد همین‌طوری نگاه می‌کند و انگار خبری نشده و مسئله‌ای هم اتفاق نیفتاده است. آن چیزی که باید رسول خدا را دگرگون کند، اگر آن بیاید، همهٔ ملک و ملکوت را به هم می‌ریزد! آن دیگر این نیست که بخواهد حضرت موسی را از این حال به در بیاورد، آن چیز دیگری است! «أللهمّ إنی أسألُکَ بالتَّجَلی الأعظَم»[2] که در شب بیست وهفتم که شب مبعث است وارد شده و این دعا راجع به رسول خدا آمده است، این همین نکته است و در اینجا است که ما متوجه می‌شویم که آن تجلی که بر حضرت موسی شد و حضرت موسی نتوانست در مقابل آن تجلی بایستد و مقاومت کند و خود را نگه دارد و خود را حفظ کند، آن تجلیِ ولایت بود که آمد و او را کن فیکون کرد! این تجلی آمد و حضرت موسی را به آن حالت درآورد که خب البته همهٔ اینها اسراری است، اشاراتی است که چرا باید برای حضرت موسی پیدا بشود؟ در نفس حضرت موسی چه می‌گذشت که خداوند این اشارت و نکته را به حضرت موسی نشان داد و ابراز کرد؟! بالأخره باید مسائلی در کار باشد.

علیٰکلّحال هر کسی حال و هوا و ربط خودش را دارد، حضرت موسی به جای خود، حضرت

---

[1] سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳. ***الله شناسی***، ج ۱، ص ۲۱۳:

«و هنگامی که آمد موسی برای میعاد ما در وقت معیّن و پروردگارش با وی سخن گفت، گفت: ای پروردگار من! به من نشان بده تا به‌سوی تو نظر کنم! پروردگار گفت: تو مرا نخواهی دید ولیکن نظری به کوه بیفکن؛ پس اگر در سر جای خودش مستقرّ بماند، پس به‌زودی تو مرا خواهی دید. و چون پروردگارش بر کوه جلوه نمود، آن کوه را خرد ساخت و موسی مدهوش بر زمین افتاد. چون موسی از بیهوشی افاقه یافت گفت: خداوندا! تو پاک و منزّه هستی؛ من به‌سوی تو توبه آوردم، و من اوّلین مؤمن می‌باشم!»

[2] ***البلد الأمین***، ص ۱۸۳؛ ***المصباح***، کفعمی، ص ۵۳۵.

عیسی علیٰ نبینا و آله و علیهما السلام به جای خود، رسول خدا که دیگر «أوّلُ ما خلَق الله»[1] بود و همهٔ این اوضاع و همهٔ این فیوضات از نفس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آمده، او به جای خود، ائمه علیهم‌السلام به جای خود، اولیاء به جای خود، ما هم به جای خود، هر کسی جای خود را دارد و ما حالا چرا از خدا ناامید باشیم؟! ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾؛[2] انسان همیشه باید از خدا تقاضای زیاده کند و نباید مایوس بشود و از رحمت خدا نباید غافل بشود، از خدا بخواهد که او مدام این سعه را بیشتر کند و انسان در راه توسعهٔ این سعه گام بردارد و خود را به جلو بکشاند و احساس کند که مسائلی دارد اضافه می‌شود، مطالبی دارد اضافه می‌شود و حالات انسان تفاوت می‌کند. علیٰ‌کلّ‌حال اولیاء بی‌جهت این مطالب را نگفتند.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در همان ایام، چه در آن زمانی که در طهران اقامت داشتند و چه آن اوقاتی که در عتبهٔ مقدسهٔ رضویه معتکف بودند، گاه و بی‌گاه به مناسبت ایام و شهور، مطالبی را برای رفقا و دوستانشان بیان می‌کردند. از جملهٔ مسائلی که به یاد دارم که در ماه رجب برای دوستانشان می‌فرمودند، ادعیهٔ ماه رجب بود. مثلاً هر سال یکی یا دوتا دعا چه به‌صورت مجلس خصوصی و چه به‌صورت عمومی در مسجد، این را مطرح می‌کردند و برای دوستان و رفقا توضیح می‌دادند. همین ادعیه‌ای که در ماه رجب آمده و نسبت به قرائت آنها تأکید شده است.

من سنم حدود هجده نوزده سال بود، هنوز معمم نبودم و گاهی اوقات با ایشان به مسجد می‌رفتم و گاهی اوقات هم ایشان می‌رفتند و من بعد به مسجد می‌رفتم. یک شب یادم هست که ایشان رفتند و بعد من نرفتم، خسته بودم، نمی‌دانم سردرد داشتم یا چه بود، بالأخره یک چیزی بود و تنبلی هم بر آن اضافه شده بود، اینجا دیگر خودمان را تبرئه نکنیم، یک‌خرده و دوخرده تنبلی هم بوده، ولی کمی سردرد و بی‌حالی هم بود، خلاصه ما مسجد نرفتیم و ایشان رفتند و برگشتند، وقتی که برگشتند فرمودند: «فلانی چرا مسجد نیامدی؟!» گفتم: حال نداشتم، فرمودند:

«از دستت رفت! ما امشب راجع به این فقره صحبت کردیم: "اللهُمّ إنّی أسألُکَ بِمعانی جَمیعِ ما یَدعوکَ بِه وُلاةُ أمرِک".»[3]

گفتم: ای داد بی‌داد، راست راستی از دستمان رفت! و به یاد ندارم که ایشان دیگر دربارهٔ این فقره [صحبت کرده باشند،] ـ آن موقع که هم ضبط و... نبود، یعنی وسایل [ضبط صدا و...] نبود، ایشان هم خیلی دنبال این نبودند که مطالب‌شان ضبط بشود ـ ولی سایر دعاهای ماه رجب را من یادم هست که راجع به آنها زیاد [صحبت] می‌کردند.

خلاصه آن شب که از دستمان رفت، من به نظرم آمد که حالا امشب بیاییم چند فقره از این دعای ماه رجب را برای رفقا بگوییم، اما این کجا و آن کجا؟! خلاصه به خیال این ننشینید که این مطالب همان است، نه آقاجان! اینها چیزهایی است که من دارم می‌گویم، اوضاع‌مان هم مشخص است، آنهایی را که آنها می‌گفتند و باید همان‌ها بگویند و همان‌ها بایستی که اینها را تفسیر و توجیه کنند، اینها مطالب دیگری است.

توضیح و شرح فقرهٔ «اللهمّ إنّی أسألک بِمعانی جَمیعِ ما یَدعوُک بِه وُلاةُ

---

[1] ***بحار الأنوار***، ج ۱۵، ص ۲۴:

«وَ عَن جابِرِ بنِ عَبدِاللهِ قالَ: قُلتُ لِرَسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم أوَّلُ شَیءٍ خَلَقَ اللهُ تَعالَی ما هوَ؟ فَقالَ: "نورُ نَبِیِّکَ یا جابِرُ خَلَقَهُ اللهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنهُ کُلَّ خَیرٍ".»

[2] سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۴.

[3] ***مصباح المتهجد***، ج ۲، ص ۸۰۳.

أمرِک»

«اللّهمّ إنّی أسألُکَ بِمعانی جَمیعِ ما یَدعوُک بِه وُلاةُ أمرِک»، این دعا دعایی است که از ناحیهٔ حضرت ارواحنافداه در زمان غیبت صغری آمده و به‌دست نائب دوم که محمد بن عثمان است رسیده و حضرت دستور دادند که این دعا برای شیعیان منتشر بشود، نائب اول، عثمان بن سعید بود که از اصحاب امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام بود و بعد در زمان غیبت صغری، نیابت اول به او رسید. و نائب دوم، فرزند او محمد بن عثمان است (که ما یک دفعه موفق به زیارت ایشان شدیم، قبر هر چهار نفر در بغداد است، دو سه سال پیش بود، یک وقت ما مشرف بودیم، یک دفعه در بغداد برحسب اتفاق می‌خواستم بروم نماز ظهر را بخوانم، یک‌دفعه دیدم که افرادی به آنجا می‌روند و خلاصه [اظهار ارادتی] می‌کنند، دیدم که آنجا قبر محمد بن عثمان نائب دوم حضرت است.) و نائب سوم حسین بن روح و نائب چهارم هم که جناب علی بن محمد سمری است و این چهار نفر حدود هفتاد وپنج سال در زمان غیبت صغری بودند و واسطهٔ بین امام علیه‌السلام و مردم بودند.

بعضی‌ها شک کردند و تصور کردند که «این دعا، دعایی است که از امام حسن عسکری است»، ولی محمد بن عثمان در زمان امام حسن عسکری، موقعیت و جایگاهی نداشت، پدرش صاحب موقعیت بود و از اینجا مشخص می‌شود که این دعا دعای خود حضرت بقیةالله ارواحناه فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

«اللّهمّ إنّی أسألُکَ بِمعانی جَمیعِ ما یَدعوُک بِه وُلاةُ أمرِک»؛ پروردگارا من از تو درخواست می‌کنم، تقاضا می‌کنم، سؤال یعنی تقاضا، نه سؤال به‌عنوان حساب و جواب، سؤال به‌عنوان تقاضا است، اسألک یعنی تقاضا می‌کنم، سائل به کسی می‌گویند که از انسان تقاضایی دارد، طلبی دارد، «بِمعانی جَمیعِ ما یَدعوُک بِه وُلاةُ أمرِک»؛ به آن حقایق و به آن مراتب و به آن مسائلی که ولاة امر تو تقاضا می‌کنند و دعا می‌کنند و تو را می‌خوانند و با آن حقایق با تو ارتباط برقرار می‌کنند، با آن معانی و با آن قضایایی که نفوس مطهرهٔ آنها در آن قضایا و معانی، منطوی و حک شده است. من از تو تقاضای یک‌همچنین مسائلی را می‌کنم.

والله آدم وقتی که این چیزها را می‌خواند، اول یک‌خرده فکر می‌کند که این قضیه چیست؟! آن حقایق و آن معانی که ولاة امر تو به‌واسطهٔ آنها با تو ارتباط برقرار می‌کنند! حالا اینها چه کسانی هستند؟

توضیح و شرح فقرهٔ«ألمامُونُون علیٰ سِرّک»

«ألمامونون علیٰ سِرّک»؛[1] اینها امین بر سرّ تو هستند، بر آن راز و حقیقت تقدیر و مشیت تو که مقام سرّ است. مقام سرّ یعنی مقام اراده، آن مقام مشیت پروردگار که هیچ‌کس از او اطلاع ندارد و هیچ‌کس از او خبر ندارد و هیچ‌کس به او دسترسی ندارد و هیچ‌کس از او اطلاعی ندارد، آن مقام، مقام سرّ است. امین بر مقام سرّ است، در منزل می‌نشیند بلند می‌شوند می‌آیند طناب به گردنش بیندازند که او را برای بیعت به مسجد بکشانند، این امین بر سرّ است. توجه می‌کنید؟! تا جایی که زوجهٔ او که دختر رسول خدا است به او اعتراض می‌کند که «پس چه شد؟!»[2] پس این رسالت پدرم چه شد؟! پس این نبوت پدرم چه شد؟! پس این بیست وسه سال زحمت پدرم چه شد؟! پس این جنگ‌هایی که شد، خون‌هایی که از او آمد، پیشانی او شکست، دندان او شکست، پای او شکست، پس اینها چه شد؟!» این در منزل

---

[1] ***مصباح المتهجد***، ج ۲، ص ۸۰۳.

[2] ***مناقب آل أبی‌طالب*** علیهم‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۸؛ ***الإحتجاج***، ج ۱، ص ۱۰۷.

می‌نشیند و می‌آیند طناب به گردنش می‌اندازند و او را برای بیعت می‌برند،[1] این امین بر سرّ است. این آن کسی است که از این اراده و مشیت اطلاع دارد! توجه کردید؟!

امین بر سرّ کیست؟ آن کسی است که وقتی که می‌خواهد از مدینه حرکت کند و بیرون بیاید، برادرش محمد بن حنفیه به او می‌گوید که «شما برای چه می‌روید؟ مگر نمی‌دانی که دنیا چه خبر است؟ مگر نمی‌دانی که یزید کیست؟ مگر نمی‌دانی همهٔ مردم علیه تو هستند؟! مگر نمی‌دانی...؟!» حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «إنّ اللهَ شاءَ أن یَرانی قَتیلا»؛ مشیت خدا بر این است که من را کشته ببیند، من قتیل باشم، این مشیت خدا است. بعد سؤال می‌کند که «مشیت خدا بر این است که تو را قتیل ببیند، خب زن و بچه را برای چه می‌بری؟! مگر از این زن و بچه جنگ برمی‌آید؟! مگر از این زن و بچه پیکار و دفاع برمی‌آید؟!» حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «إنّ الله شاءَ أن یَراهُنّ سَبایا»؛[2] مشیت خدا بر این تعلق گرفته که اینها را اسیر ببیند! این امین بر سرّ است.

پس امین بر سرّ کیست؟ امین بر سرّ آن کسی است که بر مشیت و ارادهٔ خدا مطلع است، این کیست؟ این امام است. حالا امام کیست؟ امام به چه کسی می‌گویند؟ آیا من امام هستم؟! من نمی‌دانم پشت این دیوار چه کسی ایستاده، اگر هم بروم پشت دیوار، باز هم نمی‌دانم چه کسی ایستاده، باید چشم‌هایم را باز کنم، اگر کسی دستش را این‌طوری روی چشمم بگذارد هیچ چیزی نمی‌بینم، آن‌وقت آیا من امام هستم؟!

امین بر سرّ آن ذاتی است که اراده و مشیت خدا را اطلاع دارد، آن‌وقت مگر می‌تواند خلافش را انجام بدهد؟! مگر می‌تواند؟! کسی که بداند ارادهٔ خدا بر «إنّ الله شاءَ یَراهُنّ سَبایا» است، وقتی که مشیت الهی بر سبی ذراری رسول خدا است، وقتی که مشیت الهی بر این است که دختر امیرالمؤمنین علیهماالسلام در مرآی و منظر همه قرار بگیرد، وقتی که مشیت خدا بر این است که ذراری پیغمبر با سلاسل و اغلال در مجالس ابن زیاد و مجالس یزید، در شوارع شام، در بیابان‌ها و صحاری و... حرکت بکنند، آن‌وقت مگر می‌تواند خلافش را انجام بدهد؟! حالا آن امین بر سرّ کیست؟ او امام زین العابدین علیه‌السلام است، او امین بر سرّ است. وقتی که روز سیزدهم محرم می‌شود همین‌که افراد می‌بینند که خب چه کنند؟! چگونه این کشته‌ها را دفن کنند؟! اینها که سر ندارند، با چه شناختی اینها را دفن بکنند؟! امام حسین کدام است؟! حضرت ابوالفضل کدام است؟! علی اکبر کدام است؟! حبیب کدام است؟! هیچ‌کدام را نمی‌شناسند! امام حسین آمد آن مشیت را تا اینجا به سرانجام رساند، از این به بعد این مشیت باید توسط امام زین العابدین انجام بشود. آن کسی که روز سیزدهم سوار بر ناقه می‌آید و می‌فرماید که «این را در اینجا دفن کنید، او را در آنجا دفن کنید، این عموی من است، این پدر من است، این برادر من است» او همان کسی است که الآن با زنجیر و غل دارد در این کاروان به‌سمت کوفه می‌رود. آن غل و زنجیر را به گردن دارد[3] که هر روزش یک عاشورا بر او می‌گذرد! توجه کردید؟! هر روزش یک عاشورا است!

یک وقت من به یک جا رفته بودم، یک جایی بود که مربوط به زندان‌های زمان‌های سابق و عصر هزار سال پیش و... بود، همین‌که نگاه کردم دیدم یک زنجیری و غلی در آنجا هست و نوشته‌ای

---

[1] ***شرح نهج البلاغة***، ابن أبي‌الحدید، ج ۲، ص ۵۷.

[2] ***بحار الأنوار***، ج ۴۴، ص ۳۶۴:

«فَقالَ یا حُسَینُ اخرُج فَإنَّ اللهَ قَد شاءَ أن یَراکَ قَتیلا ... قالَ: فَقالَ لِی صلّی الله علیه و آله و سلّم: إنَّ اللهَ قَد شاءَ أن یَراهُنَّ سَبایا.»

[3] ***بحار الأنوار***، ج ۴۵، ص ۱۳۲؛ ***لواعج الاشجان***، ص ۲۲۲.

هم در آنجا بود، بعد متوجه شدم که این همان غل جامعه است. باور کنید وقتی که تصور کردم، دیدم من پنج دقیقه تحمل این غل را ندارم! پنج دقیقه! آن‌وقت با همین کیفیت امام سجاد را به کوفه و شام بردند! این امام سجاد کسی است که خودش در این عالم به این مشیت، لباس وجود می‌دهد! توجه کردید؟!آن کسی که روز سیزدهم می‌آید و این اجساد شهدا را تعیین می‌کند، خب آیا او نمی‌تواند راحت برود؟! خدا می‌فرماید: نه، آن غل باید باشد، آن باید در آنجا باشد. این امام است، امام این است، تازه این اول مطلب است، اول قضیه است، حالا برویم بالاتر! اگر توانستیم! تازه این رتبهٔ پایین است!

«المامونونَ عَلی سِرّک»، آن کسی است که وقتی که می‌خواهد بیاید آخرین وداع را بکند، می‌رود در آنجا می‌بیند طفل شیرخوارش دیگر از شدت عطش و تشنگی رمق ندارد که حتی آه بکشد، در روایت است، او را می‌آورد، آیا او نمی‌داند که الآن تیر حرمله می‌آید؟ آیا نمی‌داند؟! چطور تمام قضایای کربلا را یکی یکی گفت، حالا آیا این را نمی‌داند؟! کدام پدری است که اطلاع داشته باشد بر اینکه یک‌همچنین مسئله‌ای می‌خواهد برای بچه‌اش اتفاق بیافتد و بعد خودش او را در معرض یک‌همچنین قضیه‌ای قرار بدهد؟! چه کسی می‌تواند همچنین کاری را بکند؟! حضرت علی اصغر را می‌آورد و بعد آن ملعون از آن طرف باید نشانه بگیرد و دقیق بزند، اگر ده سانت تکان می‌داد، یک بچهٔ شش ماهه مگر چند کیلو وزنش است؟! ده پانزده سانت تکان می‌داد تیر به یک طرف دیگر می‌رفت، اما حضرت این بچه را نگه می‌دارد و این تیر قشنگ می‌آید و به گلویش می‌خورد،[1] این می‌شود امین بر سرّ. این امین بر سرّ است.

توضیح و شرح فقرهٔ «ألمُستبشِرونَ بِأمرِک ألواصِفون لِقُدرَتِک»

«ألمُستبشِرونَ بِأمرِک»؛ اینها کسانی هستند که امر تو را بشارت می‌دهند، یعنی آن حقایقی که باید از آن عالم به این عالم نزول پیدا بکند، اینها به آنها بشارت می‌دهند، مردم را به آن سمت دعوت می‌کنند که مردم بلند شوید بیایید، کجا نشستید؟ دنبال چه کسی دارید می‌روید؟ از چه کسی دارید حرف می‌شنوید؟ به چه کسی دارید گوش می‌دهید؟ بلند شوید بیایید ببینید اینجا چه خبر است؟!

«ألواصِفون لِقُدرَتِک»؛[2] ـ با توجه به محدودیت وقتی که داریم، ما دیگر این مطالب را خیلی توضیح ندهیم ـ اینها کسانی هستند که قدرت تو را توصیف می‌کنند، یعنی در مقام تحقق قدرت تو قرار گرفتند، نه‌اینکه بگویند خدایا تو قادر هستی! خب من هم می‌گویم: خدایا تو قادر هستی، خدایا تو قدرت داری، آسمان را خلق کردی، زمین را خلق کردی، ستارگان را خلق کردی. وصف قدرت عینی یعنی آن قدرت واقعی حقیقت پروردگار را، آن اسم قدیر را، آن اسم قادر را، آن وصف قادر در قالب این ذوات، در خارج ظهور پیدا می‌کند، این می‌شود «واصِفونَ لِقُدرتک.» آن قدرت لا یزال الهی [در اینها ظهور پیدا می‌کند!] خیلی عجیب است، اینها چه عبارت‌هایی است؟! اینها چه مطالبی است که حضرت دارند در اینجا می‌فرمایند؟!

یقینی بودن صدور زیارت جامعهٔ کبیره از امام هادی علیه‌السلام

می‌گویند: «زیارت جامعه سند ندارد»! چندی پیش یک بنده‌خدایی در مقالاتش نوشته بود: «زیارت جامعه را غلات شیعه درآوردند و نوشتند»! خب بگویید ببینم چه کسی گفته؟! بالأخره زیارت جامعه را مشتی چغندرفروش که نگفته، او که نمی‌آید یک‌همچنین چیزی بگوید، خب بالأخره باید یکی باشد که عالم باشد، عارف باشد، حکیم باشد، حداقل یک سواد ظاهری را داشته باشد دیگر، خب این چه کسی بوده؟ غیر از امام هادی علیه‌السلام چه کسی آمده زیارت جامعه را بگوید؟! خب این دعا که

---

[1] *المزار*، ابن‌مشهدي، ص ۴۸۸.

[2] *مصباح المتهجد*، ج ۲، ص ۸۰۳.

حالا با این عبارات، از زیارت جامعه قوی‌تر است! در آن زیارت جامعه داریم که «**شما وسیله هستی، شما رابطهٔ بین خدا و خلق هستید، به‌واسطهٔ شما است که آسمان بر زمین باران می‌بارد، به‌واسطهٔ شما این برکات بر زمین نازل می‌شود و خود حقیقت وجود شما است که تمام عالم را گرفته است**»، «أجسادُکم فی الأجسادِ و أرواحکم فی الأرواحِ»[1] آن حقیقت روح شماست که تمام ارواح و عوالم مجرده را در خود گرفته است. و در صورت ظاهر، آن جنبهٔ خلقی شما نسبت به ماده و بدن است که علت برای تحقق کلیهٔ عوالم ماده و عوالم شهادت است. اصلاً آیا می‌شود فکر کرد؟ اصلاً چطور می‌شود به این مسائل رسید؟! «أجسادُکُم فی الأجساد»، چه کسی معنی این عبارت را می‌فهمد؟! آن‌وقت می‌گویند: «اینها برای غلات است، افرادی غلو کردند»! خب! چه کسی بوده، آخر همین‌طور که نمی‌شود آدم یک چیزی بپراند! باید بگوید: فلانی گفته و این هم سندش. آقای مشتی حسن گفته و این هم دلیلش.

«این برای غلات شیعه است»! اگر به این کشکی گفتن و منقلی است، خب اینها دیگر جنبهٔ علمی ندارد.تو بیا یک عبارت از زیارت جامعه را بگو، من به تو می‌گویم: امام سیزدهم! تو بیا بگو! مگر نمی‌گویی این برای غلات شیعه است، خب تو بیا بگو! من اسمت را امام سیزدهم می‌گذارم! تو بیا یک فقره از این فقرات را بگو، من اسمت را می‌گذارم پیغمبر بعد از پیغمبر! توجه کردید؟! خب این حرف‌ها برای جهل است.

توضیح و شرح فقرهٔ «ألمُعلِنون لِعظمَتِک أسئلُک بِما نَطقَ فیه مِن مَشیَّتِک فَجَعلتَهم مَعادِن لِکلماتِک»

«ألمُعلِنون لِعظمَتِک»؛ اینها کسانی هستند که عظمت تو را در عوالم وجود اعلان می‌کنند. اعلان نه‌اینکه یعنی می‌گویند، یعنی به‌صورت علن درمی‌آورند. آن عظمت تو که در عالم متحقق شده و تجلی کرده، آن کسی که به این عظمت، صورت خارجی و صورت عینی می‌دهد، این ذوات مقدسه هستند.

«أسئلُک بِما نَطقَ فیه مِن مَشیَّتِک»؛ خدایا من از تو درخواست می‌کنم به آن مشیتی که نسبت به اینها اجرا کردی و به آن اراده‌ای که ارادهٔ تو نسبت به اینها تعلق گرفت، خب! آن اراده چه بود؟ آن مشیت و تقدیر تو راجع به اینها چه بود؟ این است: «فَجَعلتَهم مَعادِن لِکلماتِک»؛[2] اینها را معادن برای کلمات خود قرار دادی! معدن برای کلمات!

کلمه چیست؟ آن حقایق وجودی است که از ذات پروردگار متنازل می‌شود و آن کلمات باعث می‌شوند که آن اراده و مشیت پروردگار در قالب اسماء و صفات کلیه، در خارج صورت عینی پیدا کند، به این می‌گویند کلمه. حضرت مسیح در آیهٔ قرآن چیست؟ ﴿كَلِمَةٍ﴾؛[3] کلمهٔ خدا بود. چرا کلمهٔ خدا بود؟ چون ﴿وَأُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ﴾[4] شفا می‌داد، دست می‌کشید روی ﴿ٱلْأَكْمَهَ﴾ کسی که نابینا و کور بود، عصبش خشک بود، اصلاً چشم نداشت [و او را شفا می‌داد.]

می‌گویند: یکی پیش مرحوم آقا شیخ حسنعلی اصفهانی رفته بود...

---

[1] ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۶۱۵ و ۶۱۶.

[2] ***مصباح المتهجد***، ج ۲، ص ۸۰۳.

[3] سوره آل عمران (۳) آیه ۴۵: ﴿إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ﴾؛ سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱: ﴿إِنَّمَا ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلْقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرْيَمَ﴾.

[4] سوره آل عمران (۳) آیه ۴۹.

در مجلسی همین دوستان و اطبایی که الآن در مشهد در قید حیات هستند، داشتند برای مرحوم آقا تعریف می‌کردند، من خودم در آن مجلس بودم، جریانش مفصل است، قبلاً به رفقا گفتم،[1] حالا به‌صورت مجمل می‌گویم؛

> و گفته بود که «فلان دختر ازدواج کرده و خلاصه این بنده‌خدا کسالت پیدا کرده و او را عمل کردند و دیگر رحم ندارد. و همسر این مأیوس شده و می‌خواهد برود یک عیال دیگر بگیرد.» مرحوم شیخ حسنعلی هم به یک انجیری یا یک نباتی یا... حمد خوانده بود و گفته بوده: «این را بدهید که این زن بخورد تا بچه‌دار بشود»، گفتند: «بابا این زن اصلاً رحم ندارد!» گفته بود: «خب رحم نداشته باشد، شما از من بچه می‌خواهید، رحم که نمی‌خواهید، بچه می‌خواهید من هم به شما بچه می‌دهم!»

زنی که رحم نداشت بعد از نه ماه بچه می‌زاید! این چطوری است؟! این می‌شود کلمه، کلمةالله این است. یعنی حقیقتی که باعث ظهور و بروز یک اسم الهی است، این بنده‌خدا حاج شیخ حسنعلی نخودکی، حالا چه برسد به حضرت عیسی علیٰ نبینا و آله و علیه السلام، خب حضرت عیسی که مسئله‌اش تفاوت می‌کند، او پیغمبر اولوالعزم و... است! حضرت عیسی چه‌کار می‌کرد؟ می‌دمید و زنده می‌کرد، مرده را برمی‌انگیخت، کاری می‌کرد که همان ملائکهٔ نفخ صور می‌کنند، آنها همین کار را انجام می‌دهند، حضرت عیسی مرده را زنده می‌کرد! بالاتر از این را هم انجام می‌داد، خاک در باغچه را برمی‌داشت و یک‌خرده آب به آن می‌پاشید و گِل می‌کرد و فوت می‌کرد و کبوتر به هوا می‌رفت![2]

خب این که دیگر مرده نبود، یعنی ایجاد روح می‌کرد! آن کسی که می‌تواند کبوتر درست کند، او می‌تواند شیر را هم درست کند، البته او دیگر می‌رود بالاتر! شاید نفس حضرت عیسی در محدودهٔ ابراز إعمال حیوانی بوده، امام رضا علیه‌السلام شیر را درست می‌کند! امام رضا علیه‌السلام که شیر را درست می‌کند، اشاره به پرده می‌کند و آن تصویرِ شیر، تبدیل به شیر واقعی و خارجی می‌شود[3] یا در مورد موسی بن جعفر علیهماالسلام وقتی که آن [مجسمهٔ شیر] تبدیل به شیر واقعی و خارجی می‌شود،[4] او می‌تواند یک انسان را هم درست کند! توجه کردید؟! یعنی آن کلمه به جای دمیدن روح حیوانی، روح انسانی می‌دمد، کاری که چه کسی کرد؟ جبرائیل با حضرت مریم سلام‌الله‌علیها کرد.[5]

جبرائیل می‌شود کلمةالله! آن کلمةالله می‌آید به حضرت مریم یک نگاه می‌کند، یک اراده می‌کند، یک‌دفعه حضرت مریم در شکم خود جنین احساس می‌کند. چه‌کار کردند؟ آیا آزمایشگاهی بود؟ آیا فلان بود و چه بود؟! نه، هیچ نبود! یعنی آن حقیقت روح وقتی که آن اراده و مشیت می‌آید، به‌واسطهٔ آن إعمالی که آن اراده إعمال می‌کند نزول آن اسم یا نزول آن وصف الهی را در این عالم، یک‌مرتبه می‌بیند که یک انسان درست شد! لذا خود حضرت عیسی هم می‌شود کلمةالله. البته بنده در اینجا نمی‌خواهم [نقص مرتبه‌ای را برای حضرت عیسی ثابت] کنم شاید حضرت عیسی هم می‌توانست این مسئله را [(روح

---

[1] جلسات شرح حدیث عنوان بصری، مجلس ۱۹۴.

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۴۹: ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ﴾.

[3] *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۲.

[4] *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ۱۴۸؛ *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۱، ص ۹۶.برای اطلاع بیشتر از این جریان رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

[5] سوره نساء (۴) آیه ۱۷۱: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ﴾.

انسانی را)] ایجاد کند، حالا به‌صورت حیوان بود ولی خب بالأخره شاید به‌صورت انسان هم بتواند، ما مرتبهٔ بالاترش را می‌گوییم که جنبهٔ انسانی خب مرتبهٔ تجرد خیلی بالاتری را دارد.

اینها (ائمه علیهم‌السلام) نه‌اینکه مثل حضرت عیسی کلمهٔ تو هستند، اینها معدن کلمهٔ تو هستند. یعنی هزار حضرت عیسی علیٰ نبینا و آله و علیه السلام در درون امام علیه‌السلام قرار دارد، این می‌شود «معادنَ لِکَلماتک.» هزار حضرت موسی علیٰ نبینا و آله و علیه السلام در بطن امام و در نفس امام قرار دارد، هزار حضرت ابراهیم علیه‌السلام در بطن امام قرار دارد! توجه کردید؟! اینها معادن برای تمام کلماتی هستند که آن کلمات باعث نزول آن اسم کلی و باعث نزول آن وصف کلی در این عالم است. توجه می‌کنید؟!

وقتی که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

آنچه را آصف وزیر حضرت سلیمان علیٰ نبینا و آله و علیهما السلام انجام داد، با یک اسم از اسماء الهی بود که آن را در وجود خودش متحقق کرده بود، (یکی از اسماء، یک کلمه از کلمات) **با آن یک کلمه توانست تخت بلقیس را از آنجا به جایگاه حضرت سلیمان بیاورد،**[1]

با آن یک کلمه، خورشید را نگه داشت، خورشید را نگه داشت و حضرت سلیمان رفت نمازش را خواند، نماز عصرش داشت قضا می‌شد، از لشگر داشت سان می‌دید، یک‌مرتبه خورشید داشت غروب می‌کرد، حضرت آصف به اشارهٔ حضرت سلیمان خورشید را نگه داشت و ایشان رفتند نماز عصر را خواندند که قضا نشود.[2] توجه کردید؟! این یعنی چه؟ یعنی حضرت آصف می‌توانست در کل

---

[1] ***الکافی***، ج ۱، ص ۲۳۰:

«عن جابر، عن أبی‌جعفر علیه‌السلام قال: "إنَّ اسمَ اللهِ الأعظَمَ عَلی ثَلاثَةٍ و سَبعینَ حَرفاً و إنّما کانَ عِندَ آصَفَ مِنها حَرفٌ واحِدٌ فَتَکَلَّمَ بِهِ فَخُسِفَ بِالأرضِ ما بَینَهُ و بَینَ سَریرِ بِلقیسَ حَتّی تَناوَلَ السَّریرَ بِیَدِهِ ثُمَّ عادَتِ الأرضُ کَما کانَت أسرَعَ مِن طَرفَةِ عَینٍ و نَحنُ عِندَنا مِنَ الإسمِ الأعظَمِ اثنانِ و سَبعونَ حَرفاً و حَرفٌ واحِدٌ عِندَ اللهِ تَعالَی استَأثَرَ بِهِ فی عِلمِ الغَیبِ عِندَهُ و لا حَولَ و لا قوَّةَ إلّا بِاللهِ العَلیِّ العَظیمِ".»

معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۴۴:

«از *بصائر الدّرجات* روایت است که با إسناد خود از حضرت باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: **"اسم اعظم خداوند از هفتاد و سه حرف به‌وجود آمده است، و از این حروف در نزد آصف بن برخیا فقط یك حرف بود، که با آن حرف تکلّم کرد و بدین جهت زمین فیما بین او و بین تخت بلقیس فرو رفت. و پس از آن تخت را به دست خود گرفت و در نزد سلیمان گذاشت و سپس زمین به حال اوّلیّهٔ خود برگشت، و تمام این کارها از یك چشم بر هم نهادن کمتر بود. و در نزد ما از آن اسم، هفتاد و دو حرف است، و یك حرف از آن حروف، اختصاص به خدا دارد که به علم غیب خود مختصّ گردانیده است؛** و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم."»

بصائر الدرجات، ص ۲۱۰:

«عَن سَعدٍ أبی‌عَمرٍو عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السلام قال: "إنّ اسمَ اللهِ الأعظَمَ عَلی اثنَینِ و سَبعینَ حَرفاً و إنّما کانَ عِندَ آصَفَ کاتِبِ سُلَیمانَ علیه السلام و کانَ یوحَی إلَیهِ حَرفٌ واحِدٌ ألِفٌ أو واوٌ فَتَکَلَّمَ فانخَرَقَت لَهُ الأرضُ حَتّی التَفَتَ فَتَناوَلَ السّریرَ و إنّ عِندَنا مِنَ الإسمِ أحَداً و سَبعینَ حَرفاً و حَرفٌ عِندَ اللهِ فی غَیبِهِ."»

ترجمه: «امام صادق علیه السلام فرمودند: **"اسم اعظم خداوند بر هفتاد و دو حرف است، و نزد کاتبِ سلیمان علیه السلام که به او یک حرف الف یا واو الهام می‌شد، پس سخن گفت و زمین برای او شکاف برداشت در هم پیچید پس به تخت دست یافت، و نزد ما هفتاد و یک اسم وجود دارد، و حرفی نیز در غیب نزد خداوند است."**» (محقق)

؛ سوره نمل(۲۷) آیه۴۰: ﴿قَالَ ٱلَّذِی عِندَهُۥ عِلۡمٞ مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبۡلَ أَن يَرۡتَدَّ إِلَيۡكَ طَرۡفُكَ﴾.

امام شناسی، ج ۴، ص ۱۱۰:

«و امّا آن کس که به علم کتاب فی‌الجمله آگاهی داشت (یعنی آصف بن برخیا که وصیّ و وزیر حضرت سلیمان بود) گفت: من تخت بلقیس را قبل از یك چشم به‌هم زدن در حضورت می‌آورم.»

[2] ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۱، ص ۲۰۲:

«ما رُوِیَ عَنِ الصّادِقِ علیه‌السلام أنَّهُ قالَ: "إنَّ سُلَیمانَ بنَ داوُدَ علیهماالسلام عُرِضَ عَلَیهِ ذاتَ یَومٍ بِالعَشِیِّ الخَیلُ فاشتَغَلَ بِالنَّظَرِ إلَیها حَتّی تَوارَتِ الشَّمسُ بِالحِجابِ فَقالَ لِلمَلائِکَةِ: رُدّوا الشَّمسَ عَلَیَّ حَتّی أُصَلِّیَ صَلاتِی فِی وَقتِها فَرَدّوها فَقامَ

عالم وجود تصرف کند! کسی که خورشید را نگه دارد دیگر چه کاری نمی‌تواند بکند؟! چه کاری از او برنمی‌آید؟!

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

یک اسم از اسماء الهی در او (آصف) تجلی کرده بود که با آن می‌توانست در تمام عالم وجود تصرف کند، اما در ما هفتاد ودو اسم تجلی کرده است!

قضیه چه می‌شود؟! او با یک اسم مرده زنده می‌کرد، نه‌اینکه مرده را زنده کند، زنده را به‌وجود می‌آورد! خورشید را نگه می‌داشت، این که خورشید را نگه می‌دارد نه‌اینکه فقط خورشید را نگه می‌دارد، تمام عالم را نگه می‌دارد! چون اگر فقط خورشید را نگه دارد، آن یکی می‌زند به آن یکی، این‌طوری نیست که فقط خورشید را نگه دارد و بقیه را رها کند، خب این می‌آید به آن می‌خورد و عالم به هم می‌ریزد! نه، او کل عالم را نگه می‌داشت، نه فقط خورشید را!

امیرالمؤمنین علیه‌السلام که خورشید را نگه داشت[1] که فقط خورشید را نگه نداشت، کل عالم را یک اِستُپ داد که بایستید! خیلی حرکت کردید حالا یک‌خرده استراحت کنید، یک ربع بایستید، دوباره که تمام شد راه بیفتید. او کل عالم را نگه می‌دارد!

إن‌شاءالله خدا قسمت کند در مجرای آن مشیت و قدرت قرار بگیریم (ما که چیزی سرمان نمی‌شود، ما این چیزها را که شنیدیم داریم می‌گوییم) آن‌وقت می‌فهمیم آنها چه‌کار کردند؟! آن‌وقت می‌فهمیم. آن کسی که خورشید را نگه می‌دارد...، حالا نمی‌گویم ما دنبال این چیزها برویم، نه! آن چیزهایی که به ما گفتند، بالاتر از خورشید نگه داشتن است! خیلی دنبال خورشید نگاه داشتن و... نرویم، اینها فایده ندارد، دنبال چیزهای بالاتر برویم، هست.

بعد امام صادق می‌فرمایند: (اینجا را ببینید!)

شیعیان ما هم به همین جا می‌رسند، به همین هفتاد ودو اسم می‌رسند![2]

بله، خوب جایی است! آیا تصدیق می‌فرمایید؟! والاّ اینها که مسئله‌ای نیست.

«فَجعلتَهم مَعادِن لِکلماتِک»؛ اینها افرادی هستند که معادن کلمات تو هستند. یعنی جبرئیل که کلمهٔ تو است، در حقیقتِ او دارد إعمال فاعلیت می‌کند، میکائیل در آن حقیقت دارد إعمال فاعلیت می‌کند، حضرت موسی که نیل را می‌شکافد و افراد را عبور می‌دهد،[3] در آن حقیقت دارد إعمال کلمه می‌کند.

همهٔ عالم وجود در آن حقیقت دارند إعمال این مرتبه می‌کنند و این کار را دارند انجام می‌دهند، این می‌شود چه؟ این می‌شود «معادنَ لِکلماتک.» پس معادن کلمات چه کسانی هستند؟ اینها هستند! حالا

فَمَسَحَ ساقَیهِ و عُنُقَهُ و أَمَرَ أصحابَهُ الَّذِینَ فاتَتهُمُ الصَّلاةُ مَعَهُ بِمِثلِ ذَلِکَ و کانَ ذَلِکَ وُضوءَهُم لِلصَّلاةِ ثُمَّ قامَ فَصَلَّی فَلَمّا فَرَغَ غابَتِ الشَّمسُ و طَلَعَتِ النُّجوم".»

بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۷۵:

«وَ عَنِ ابنِ عَبّاسٍ بِطُرُقٍ کَثِیرَةٍ: "أَنَّهُ لَم تُرَدَّ الشَّمسُ إلّا لِسُلَیمانَ وَصِیِّ داوُدَ و لِیوشَعَ وَصِیِ موسَی و لِعَلِیِ بنِ أبِی‌طالِبٍ وَصِیِّ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم أجمَعِین.»

امام شناسی، ج ۴، ص ۴۲:

«از ابن عبّاس به طرق بسیاری روایت شده است که ردّ شمس نشد مگر برای سلیمان وصیّ داود، و یوشع بن نون وصیّ موسی، و علیّ بن ابی‌طالب».

با تفحصی که صورت گرفت آنچه در مجامع روایی و تاریخی یافت شد، جریان رد الشمس برای حضرات امیرالمؤمنین، سلیمان و یوشع بن نون علیهم‌السلام اتفاق افتاده است و برای جناب آصف نقل نشده است.

[1] . ***الإرشاد***، ج ۱، ص ۳۴۵.

[2] برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ***الکافی***، ج ۸، ص ۱۵۳؛ ***الخصال***، ج ۲، ص ۵۲۴.

[3] سوره شعراء (۲۶) آیه ۶۳: ﴿فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ﴾.

اینها چه کسانی هستند؟!

توضیح و شرح فقرهٔ «و أرکاناً لِتوحیدِک و آیاتِک و مَقاماتِک الّتی لا تَعطیلَ لها فی کلّ مَکان»

«و أرکاناً لِتوحیدِک»؛ اینها ارکان برای توحید تو هستند، یعنی آن رکن توحید بر اینها است، حقیقت توحید به‌واسطهٔ اینها ظهور پیدا می‌کند. این می‌شود معنای رکن دیگر.

رکن نماز به چه می‌گویند؟ رکن نماز به آن چیزی می‌گویند که اگر انسان نخواند، نماز باطل است، مثلاً شما الله اکبر (تکبیرةالاحرام) را نگویید، نماز باطل است، اگر رکوع نروید، نماز باطل است.

به‌واسطهٔ اینها است که توحید در عالم برقرار است، یعنی آن حقیقت ربوبی به‌واسطهٔ ظهور اینها در این عالم، دارد خودش را نشان می‌دهد.

«و آیاتِک و مَقاماتِک الّتی لا تَعطیلَ لها فی کلِّ مَکان»؛[1] اینها آن مقامات تو هستند که این مقامات اصلاً برای آنها تعطیلی وجود ندارد، یک لحظه برای آنها تعطیلی وجود ندارد، ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾؛[2] یک لحظه خدا را چرت و خواب نمی‌گیرد، «اگر نازی کند، از هم فروریزند قالب‌ها».[3]

این صحبتی که من الآن دارم می‌کنم، به‌خاطر آن توجه امام است، اگر امام توجه نکند من لال می‌شوم و یک کلمه نمی‌توانم ادا کنم، قضیه تمام است! این پلک که می‌زنم، به‌خاطر توجه امام است، اگر توجه او قطع شود، پلک روی پلک می‌افتد، اصلاً وجود به عدم تبدیل می‌شود، نه‌اینکه انسان می‌میرد، چون خود مردن وجود است، منتها خب نوعش فرق می‌کند. یک‌مرتبه می‌بینید این آقایی که به‌نام آقای طهرانی دارد برای شما صحبت می‌کند، فقط پشتی است! پس این کسی که داشت حرف می‌زد، کجا است؟ این کسی که صدایش داشت می‌آمد، این کسی را که داشتیم می‌دیدیم، پس چه شد؟! یک‌دفعه فقط پشتی است! پس این کجا است؟ اگر یک لحظه آن عنایت نسبت به این گوینده نباشد، شما در اینجا فقط پشتی می‌بینید، یعنی یک‌دفعه کانال عوض می‌شود.

پس تمام آنچه در عالم دارد اتفاق می‌افتد، تمام آنچه در عوالم ربوبی دارد اتفاق می‌افتد، تمام آنچه در عالم برزخ و قیامت دارد اتفاق می‌افتد، همهٔ آنها به‌خاطر «مَقاماتِک التی لا تَعطیلَ لها» است. در این مقامات، یک لحظه تعطیل وجود ندارد، این امام دارد چه می‌کند؟! حالا می‌دانید امام کیست؟! حالا آیا من می‌توانم به خودم امام بگویم؟! این امامی که اگر یک لحظه ارادهٔ خودش را از نزول فیض ربوبی به عوالم قطع کند، شما فقط عدم می‌بینید، هیچ چیزی در عالم نمی‌بینید، نه جبرائیلی وجود دارد، نه میکائیلی وجود دارد، نه خورشید و نه زمین و نه کهکشان‌ها و نه راه شیری و نه راه پنیر و نه راه...! هیچ چیزی وجود ندارد، هیچ! این مربوط به عوالم ماده است، غیر ماده هم همین‌طور است. همهٔ آنها چیست؟ فقط به ارادهٔ او بند است، به نفَس او بند است، به نگاه او بند است.

یک وقت خدمت مرحوم آقا بودیم، خدا رحمتشان کند، دو سه‌تا از دوستان خاص هم بودند، صحبت این شد که:اولیاء خدا بعد از رفتن از این جهان چه مراتبی را طی می‌کنند؟

خب اینها تأدب داشتند و ملاحظات داشتند، ایشان راجع به استاد خودشان فرمودند:

ما وقتی که خدمت آقای حداد بودیم، از ایشان چه چیزی را می‌دیدیم؟ یک عمامه می‌دیدیم که

---

[1] ***مصباح المتهجد***، ج ۲، ص ۸۰۳.

[2] سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵.

[3] ***دیوان اشعار نظیری نیشابوری***، غزل ۸:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را *** اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها

ایشان سرش است، عینکی زده و دارد دعا می‌خواند و صحبتی که با ما می‌کند و نشست و برخاستی که می‌کند، مگر ما غیر از این چیزی می‌فهمیدیم؟ این که ایشان الآن در کجاست را مگر ما می‌فهمیم؟ ما این که داریم می‌بینیم فقط این قیافه است دیگر، این عمامه و چشم و ابرو و قبا و فلان است، همین‌که داریم می‌بینیم. اما آیا ایشان همین است یا غیر از این است؟! مسئله فرق می‌کند.
اولیا همین هستند، رفتن و نرفتن برایشان یکی است و تفاوتی نمی‌کند، چه بروند چه باشند، در جایی هستند که تمام مراتب وجودی را در خودشان حیازت کردند. دیگر با رفتن به آنجا چیزی به آنها اضافه نمی‌شود، چه باشند و چه از این دنیا به آن دنیا بروند، هر دو یکی است. برایشان فرقی نمی‌کند.

توضیح و شرح فقرهٔ «یَعرِفُک بِها مَن عَرفَک لا فَرقَ بَینَک وَ بَینَها إلاّ أنَّهم عِبادُک وَ خَلقُک»

«یَعرِفُک بِها مَن عَرفَک»؛ کسی که بخواهد تو را بشناسد، به‌واسطهٔ این مقامات می‌شناسد، اگر قرار باشد راهی به‌سوی تو باشد، باید راه از اینها باشد. از غیر از اینها چیست؟ ضلالت محض است، عدم محض است، جهالت محض است، ظلمت محض است. راه خدا فقط منحصر است در این؛ «یَعرِفُک بِها من عَرَفَک»؛ به‌واسطهٔ اینها است که تو را می‌شناسند.

خب بیاییم ببینیم فقرهٔ بعدی چیست؟

«لا فَرقَ بَینَک و بَینَها إلاّ أنَّهم عِبادُک و خَلقُک»؛[1] هیچ فرقی بین تو و بین اینها نیست جز اینکه تو خدا هستی و اینها مخلوق تو هستند. یعنی فقط جنبهٔ خالقیت و مخلوقیت را کنار بگذاریم، آنچه می‌خواهید به خدا نسبت بدهید، به اینها نسبت بدهید، این «لا فرق» است دیگر، معنی «لا فرق» چیست؟ این است. خدا زنده می‌کند، اینها هم زنده می‌کنند؛ خدا می‌میراند، اینها هم می‌میرانند؛ خدا علم می‌دهد، اینها هم علم می‌دهند؛ خدا قدرت می‌دهد، قدرت خدا لا یتناهیٰ است، قدرت اینها لا یتناهیٰ است، آیا قدرت امام لا یتناهیٰ است یا متناهی و محدود است؟ لا یتناهیٰ است. چون «لا فَرقَ بَینَک و بَینَها»؛ فرقی بین تو و اینها نیست و فرقی بین این مقامات و بین تو نیست، فقط یک جنبه دارد و آن جنبه، جنبهٔ مخلوقیت است. «نزِّلونا عَنِ الرُّبوبیَّة و قولوا فینا ما شِئتُم»؛[2] فقط به ما خدا نگویید، دیگر هرچه می‌خواهید بگویید بگویید. ما خدا نیستیم، ما مخلوق هستیم، خب آنها یک مخلوق ما هم یک مخلوق، ما یک سنگ بیست کیلویی را از روی زمین نمی‌توانیم برداریم، این قدرت ما است، او کل عالم را دارد خلق می‌کند، آن هم یک قدرت است. آن هم یک قسم قدرت است! او با هر لحظه دارد به همهٔ عالم، هستی می‌دهد، دارد وجود می‌دهد!

بعضی‌ها می‌گویند: «مقصود از این بینها، ملائکه هستند»، ملائکه چه هستند آقاجان؟! خود ملائکه در تحت اراده و مشیت اینها قرار دارند! علاوهٔ بر آن در بعضی از نسخ هم «بینهم» هست.

«إلاّ أنَّهُم عِبادُک و خَلقُک» در اینجا هم که ضمیر «هُم» آورده است، فقط فرق این است که تو

---

[1] ***مصباح المتهجد***، ج ۲، ص ۸۰۳.

[2] ***الخرائج و الجرائح***، ج ۲، ص ۷۳۵:
«اجعَلونا عَبیداً مَخلوقِینَ و قولوا فِینا ما شِئتُم إلّا النُّبوَّة.»
الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۸:
«قالَ أمیرُ المُؤمِنینَ علیه‌السلام: "لا تَتَجاوَزوا بِنا العُبودِیَّةَ ثُمَّ قولوا فِینا ما شِئتُم و لَن تَبلُغوا و إیّاکُم وَ الغُلوَّ کَغُلوِّ النَّصارَی فَإنّی بَرِیءٌ مِنَ الغالِین".»
کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۹۷:
«قولوا فِینا ما شِئتُم و اجعَلونا مَخلوقِین.»

خدا هستی ولی اینها بندگان تو هستند و مخلوق تو هستند، تمام مشیت این عالم به‌واسطهٔ اینها است.

روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام هست هنگامی که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را دفن کردند، یک عبارت عجیبی دارد! من این عبارت را در جایی از مصادر ندیدم، فقط در *ناسخ* دیدم، حالا اگر در جای دیگری هم هست، رفقا به ما بگویند، خوب است که اطلاع پیدا کنیم. «أللهمّ إنَّ هذا أوَّلُ العَدَد و صاحِبُ الأبَد»؛[1] پروردگارا این کسی که در اینجا دفن شده، روحش و حقیقتش اوّلِ عدد است، یعنی اولین حقیقتی است که عدد به او تعلق گرفته است. مقام احدیت که تنازل کرده به مقام واحدیت، و بروز اسماء و صفات از آن نقطهٔ واحدیت شروع می‌شود، این همان مقام واحدیت است. چون در مقام احدیت، عدد در آنجا معنا ندارد، یکِ در مقابل دو معنا ندارد، یکِ به‌عنوان حقیقت بسیطة الاشیاء در آنجا تحقق دارد نه یکِ در قبال دو و سه و چهار. آنجایی که از آن مرتبهٔ احدیت و مقام هو هویت، آنجا می‌خواهد در عالم، ظهور و بروز پیدا کند، این نفس رسول خدا اولین نقطهٔ او است، یعنی اولین نقطهٔ بروز اراده و مشیت است. «و صاحبُ الأبَد»؛ این حقیقتی است که اول و آخر ندارد. ابدیت بر این حقیقت حک شده و این ابدیت بر او محکم شده و نسبت به او متقن شده است.

عبارت، عبارت عجیبی است:

أللهمَ إنّ هذا أولُ العددِ وصاحبُ الأبد نورُک الّذی قَهرتَ به غَواسقَ الظُلَمِ و بواسقَ العدمِ و جَعَلتَه بِک و مِنک و الیک دالاً دلیلاً روحُه نُسخةُ الأحدیةِ فی اللاهوتِ و جَسَدُه صورةُ معانی المُلکِ و المَلَکوتِ و قَلبُه خَزانةُ الحیّ الذی لا یَموتُ طاووسُ الکِبریاءِ و حمامُ الجبروتِ؛

امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرضه می‌دارد:

«این رسول خدا، روحش همان حقیقت ابدیت عالم وجود است و اولین نقطهٔ تعین است.»

و بزرگان از عرفا راجع به این قضیه عبارات و مطالبی دارند، واقعاً این مسائل عجیب است! محیی‌الدین ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در اینجا مطالبی دارد!

و لذا امام رضا علیه‌السلام در آن روایت عجیبی که از آن حضرت نقل شده:

شما اصلاً کجا می‌توانید با اوهام عقولتان، امام درست کنید؟! شما عقل ندارید، وهم است، خیال است، تصورات است، شما اصلاً چه می‌فهمید که امام چیست؟! چه می‌فهمید که امام در کجا است؟![2]

اصلاً مگر ما می‌فهمیم؟! این حقیقتی که در اینجا هست، مگر ما تشخیص می‌دهیم؟! مگر ما اصلاً می‌توانیم این معانی، این مقامات، این درجات، این مراتب را بفهمیم؟! ولی خب امیدش هست، امید هست! امام علیه‌السلام اینها را برای ما فرمودند دیگر، فرمودند: بگویید، بخوانید، خودتان را به ما نزدیک کنید، نگویید اینها برای ما نیست و برای اینها است، بابا جلو بیا! شما هم بیا قدمی بردار، حرکت در تو پیدا بشود، شوق در تو پیدا بشود، اینها را ما به شما می‌گوییم، یک در باغ سبزی داریم به شما نشان می‌دهیم که اگر بیایید ما هم شما را داخل می‌کنیم، شما قدم بردار بیا، ما داخل می‌کنیم، ما شما را در این فضا داخل می‌کنیم، به شما سعه می‌دهیم، گنجایش می‌دهیم، ظرف وجودیتان را باز می‌کنیم، فکرتان را از رسیدن به این مسائل دنیا و... درمی‌آوریم، بصیرتتان را نسبت به آن عوالم زیاد می‌کنیم، توجه‌تان را از آنچه موجب انصراف نسبت به آن حقایق است برمی‌گردانیم، به شما تنبه می‌دهیم، تذکر می‌دهیم؛ حرکت کنید بیایید دیگر، بسم‌الله. این دعاها برای همین آمده است، برای همین مسائل آمده است.

لذا شما می‌بینید که در ماه رجب، دعاها توحید است، خب این دعاها در اینجا یعنی چه؟ مگر

---

[1] ***ناسخ التواریخ***، ج ۴، ص ۱۷۵۵.

[2] ***عیون أخبار الرضا*** علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۱۹:

«فمَن ذا الّذی یبلُغُ معرفةَ الإمامِ و یُمکنُه اختیارُه هیهاتَ هیهاتَ ضَلّتِ العقولُ و تاهتِ الحلومُ و حارتِ الألبابُ ... .»

مسئله، مسئلهٔ توحید نیست؟ مگر مسئله، مسئلهٔ خدا نیست؟ مگر دعاها نباید فقط به ذات باری برگردد؟ پس چرا ائمه علیهم‌السلام در اینجا دعا را آوردند؟ این همان است. ارکان توحید این است، حقیقت ولایت همان توحید است، این که می‌گویند: «ولایت عین توحید است» معنایش همین است، یعنی اگر در همین ماه می‌خواهد برکاتی بیاید، می‌خواهد افاضه بشود، بایستی که این افاضه از نفس امام افاضه بشود، از جای دیگر، خبری نخواهد بود، هیچ خبری نخواهد بود.

خب دیگر به این مقدار بسنده می‌کنیم، ما چیزهای دیگری هم می‌خواستیم در این زمینه بگوییم ولی دیگر إن‌شاءالله [برای بعد.] ما به‌خاطر همین ماه رجب گفتیم که حالا چند فقره‌ای را [خدمت رفقا عرض کنیم.] به‌قول معروف:

مهر جهان سوز چو پنهان شود *** شب پره بازیگر میدان شود[1]

گفتیم حالا بیاییم چند جمله‌ای از آنچه از این طرف و آن طرف، خلاصه جسته و گریخته از بزرگان شنیدیم و می‌شود مطرح کرد و می‌شود گفت، اینها را به مناسبت ماه رجب و وسائل برای تلقی این حقایق و فیوضات ماه رجب و شعبان و رمضان خدمت رفقا عرض کنیم.

إن‌شاءالله خداوند به ما توفیق بدهد برای اینکه به حقیقت این معانی و به واقعیت این معانی و به آن لُب و مغزای حقایقی که آمدند و برای ما بیان کردند، دسترسی پیدا کنیم و إن‌شاءالله به عنایت صاحب مقام ولایت، همهٔ ما در تحت ولایت آنها بیش از پیش راسخ‌تر، متقن‌تر و محکم‌تر قدم برداریم.

من در همان زمان‌ها با آن صغر سن خودم که در مجالس بزرگان، مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شرکت می‌کردم و حال آنها را می‌دیدم، واقعاً می‌دیدم یک چیزی واقعیت دارد! آخر ما فقط حرف می‌زنیم، یک ساعت حرف می‌زنیم، نیم ساعت حرف می‌زنیم، ولی اگر بگویند: آیا خودت چیزی از این حرفایی که زدی سردرمی‌آوری؟ می‌گوییم: حالا دیگر چیزهایی شنیدیم. ولی وقتی که آنها حرف می‌زدند، ما حقایقی را پشت این حرف‌ها احساس می‌کردیم، این نبود که آنها بخواهند از کتاب نقل بکنند، انشاء می‌کردند، حرف‌هایشان، حرف‌های انشاء بود، انگار واقعیتی را می‌خواستند بگویند، حقیقتی را می‌خواستند بگویند، یعنی ما این حقایق و این معانی را در وجود آنها بالاجمال نه حالا بالتفصیل، بالاجمال ما مشاهده می‌کردیم که چیزی هست. همچنین نیست که اینها دارند همین‌طوری چیزی می‌گویند! واقعیتی دارد، مثل اینکه چیزی وجود دارد که با این کیفیت و با این بیان و با این شیوه دارند بیان می‌کنند.

اللهمّ صل علی محمّد و آل محمّد

---

[1] ***امثال و حکم***، دهخدا، ج ۳، ص ۱۷۶۲:

مهر درخشنده چو پنهان شود *** شب پره بازیگر میدان شود